

کے روبرو با علم و حکمت ہمیں ن
 پیر کاٹل محمد مصطفیٰ
 گویت رویا ختم المرسلین
 در شب معراج شاہِ دوسرا
 اشتران رفتند سوئے در قطار
 چہ بہ پئے رفتند از صبح ازل
 ہر یکے زمین اشترن بہ شمار
 تا تماشایش کند شاہِ شیر
 و پیر تر بو ز اندران عاف و وق با
 ہر یکے در حجم چون دنیائے ما
 کہ ہزار و دشت ہائیز این جنابین
 یا دکن رمز علی قدر عقول
 تکت فرمودہ نصرانین
 سر بر جل کرد این تکت بہا
 کاشف اسرار رب العالمین
 دید از امر خدا این ماجرا
 در حساب افزون ز اعداد و شمار
 یک ساقہ پیمان پرے رخلل
 داشتت بر بالائے پشت توحید بار
 باریک اشتر بیاد و ندیہ
 ہر یکے در حجم چون دنیائے ما
 کہ ہزار و دشت ہائیز این جنابین
 یا دکن رمز علی قدر عقول

لے کیش و کجا شرا لا یبیا و نکلمہ الذاس علی قدر عقول بہ

این حدیثِ سرورِ خیر البشر رازِ عالم را کنت حل سرسبز
 تو بین سیارگان را جملگی همچو تریبوز است شکلِ ہریکی
 بار اشتراست تمثیلِ نظام در فضائے بیکران اند خرام
 در مثالِ این طلسمِ حشران گفت پیروز بار اشتراک
 تا درین جا عقل انسان کے رسد گاؤ بہ در سبزہ زار خود چرد

از لفظِ شمس گویم قصہ

تا رسد مرطالبان را حصہ

حِكْمَةُ الْتَكْوِينِ

حصّہ اول

آغازِ دوان گشتن این زمین طاس

انجام خرابی چنین نیک اساس

فہمیدہ نمی شود بہ معیارِ عقول

سنجیدہ نمی شود بہ قیاسِ قیاس

حکیمِ مہرِ خیا مہنشا پوری

فہرست مضامین

صحیفۃ التکوین حصہ اول

صفحہ	مضامین	نمبر شمارہ
	فصل سوم۔ در تخیق ذرات مادی و ظہور سیوا دار نقاشے نظام	۱
۴۷	ککشان و بحث نظام شمسی و ذوی آن	
	فصل چہارم۔ در بحث حالت اجزائے سیوا بعد از تبار	۲
۶۴	تا انجاماد و آغاز لیل و نہار	
۸۰	فصل پنجم۔ در بیان منقسم شدن در بحر و بر و تخیق صخرہ جبال و حجر	۳
۹۵	فصل ششم۔ در بیان حالت سطح ارض در آغاز زندگی و	۴
	ظہور زندگان در آب و قوانین حیات۔	
	نیمہ حصہ اول از صحیفۃ التکوین	۵
	ثبوت مباحث گذشتہ از قرآن مجید و تطبیق منقولہ	
۱۱۳	اہنقولات۔	

فصل سوم

در تحقیق ذرات مادی ظهوری و لا و ارتقای نظام

گمشان بحث نظام شمسی و زمین آن

وَلَا تَسْبِقُ سُبُوتِ الْأَرْضِ يَوْمَ يُزَالُ الْعَرْشُ الْعَظِيمُ وَاللَّهُ يَتَذَكَّرُ الْعَلِيمُ
 الْأَلْبَابِ الْآيَاتِ يَا كَرِيمُ إِنَّ اللَّهَ قَدِ انْقَادَ عَلَى حُجُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ
 فَوَخَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ عَلِيمٌ
 (آل عمران)

من بیاض به سبب زمین و تیره

تیره آینه زده نه حالت متدکم

سوره سرت در آفرینش آسمانها و زمین بر آمدند - نشانی جود در نشان است بر مادی خوردن آسمان
 میکنند مدار استاده و نشانی و بر پایداری خویش را نشانی روزی که نشانی و آفرینش آسمان و
 زمین میگویند که بروردگار اینها را باطل میفرماید پس آنرا ستاره پدید آید از آفرینش
 آتش - (تفسیر مانی)

آن خداوندے کہ از صبح ازل	خالق است رازق است علم نزل
رحمت خلاق در آغاز کار	شد ظهور قدرتش را خواستار
نے زمین نے شمس عالم سوز بود	نے حساب صبح و شام روز بود
کے زند عقل اندران مادی قدم	ثابت و ستیار و کرم عدم
خواست تا مخلوق را پیدا کند	باب رحمت را بعالم و اکند
داد امر کن خدائی ذوالعقل	در وجود آمد آتش پیر اندر خلا
راز اصل حافظ است آن زمان	ہست پنهان از عقول مردمان
گفت وانا از اثیر و برق بود	آمد ذرات مادی در وجود
این اثیر آمد بہ اول از کجا	از چه پیدا گشت برق شعله زرا
گر چه می گوید یکے از عالمان	این ز تاثیر زمان است و مکان

۱۵ اثیر یعنی ایٹم یا فضا ہے نورانی استعمال شدہ۔

۱۶ حافظات یعنی ارکان بنیادی کہ مادہ ازان بوجود آمدہ

۱۷ این سٹائن حکیم مشہور یہودی

مانده است این عقده بر مانا کشود	حیرت این جا بر سر حیرت فرود
عاقب فرزانہ از فکر و قیاس	بہر عالم سے ہمد زینسان اساس
نام این باشد قیاس برقیہ	تا آنکہ گوید مادہ از برق آمدہ
شدہ برق منفی و مثبت اثر	جا بجای از گرہ ہائے کثیر
گرہ پر کس کہ برق مستنیر	چون گرہ افکنند در جسم اثر
این سخن را نیست نزد با جواب	پس کیوں شد اعلم بالقمواب
تجزیہ این سخن سر را با ما نمود	نہی داری است نام آن ناشود
مستتر بر این سخن جمع کشیر	کردہ انداز کار از جسم اثر
نزد ایشان چون اثر آمد خیال	بر خیالے این بنا باشد محال
گر اثر از نوع موجود است نیست	لاجرم آن علت و اثرات نیست

۱۰ قیاس برقیہ (Electron Theory)

۱۱ و ۱۲ برق مثبت و برق منفی (Positive and Negative

Electricity)

گفته صاحب کمال پرخرو
سے تو یہ علم این جوابیستند

برود قسم برق و یک چیز دیگر
کلیت ذرات بود و سرسیر

این سوم را چون اجرا بد نوشت
برود قسم برق را دانی چو خشت

زین نباید نقص در گفتار ما
تو اثرش گو و یا نور و ضیا

گر همه خوانی اثرش چیست فرق
مستحق موج متناهی و برق

بود اندکم خداوندک اثر
نور سے بخشند ز اقسام منیر

ہست آن موج مسلسل یا شرار
متر با ہمیشہ نور این جا چه کار

بہ موج نورنا مشہ است
چون شرار آینه دایم پاپے

نور منیب مادی و جوہر ذرات
باید اندیشی و نا سبب مویہ

۵۵ مراد بر لاج
سے موج متناہیس و برق (Electro-Magnetic Wave)
سے ترازو بی مواد نریا Photon مستعمل شدہ۔

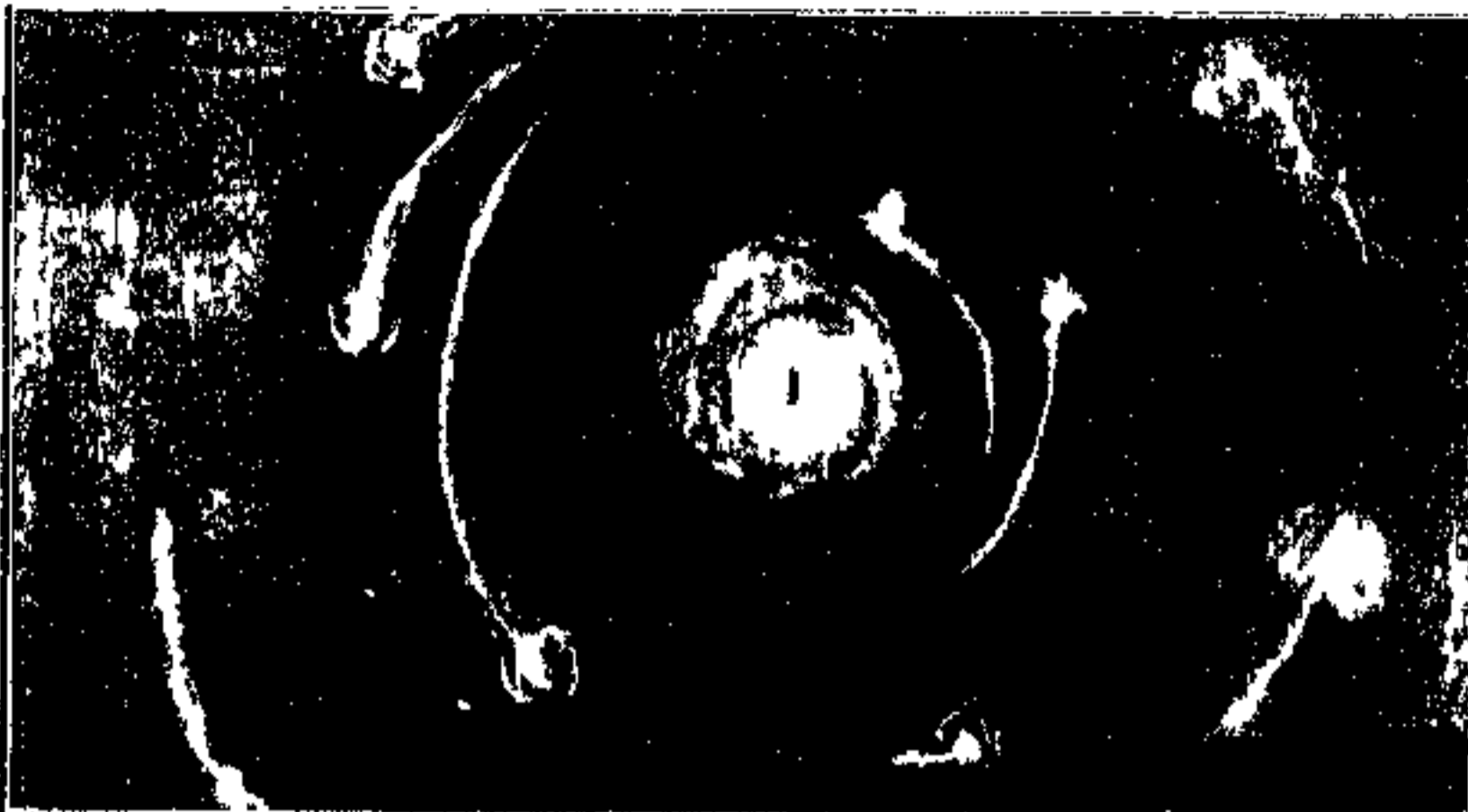
نور در این لہر چون حکم ز برق مختلف است و نور ذرات مادی میباشند و گمان عتدہ کشادہ کرد و چون
نور نیز منقسم گردد زین بسبب اینست که ما گفتند که و بوز موجودات موصوم است۔

جز به موج نور افتاده عقود	نیست این ذرات را دیگر وجود
نیست گرد و ماده ارض و سما	گر کشاید عقد بایش راحت را
چون حسابی عالم امکان ما	هست در گرداب امواج ضیا
همه موجودات را خواب خیال	زین سبب گفتند اصحاب کمال
گر پرسی از کجا کرد این ظهور	علت اولی ماده بود نور
بود آن امر خداست عالین	کس جواب این نداند غیر ازین
برده تحقیق حق شوره سپر	زین نزاع لفظها برتر گذر
حکم کن هر ذره را مست کرد	ماده را از نیست خالق نیست کرد
ذره بنیاد نظام عالم است	بهر سبب ذره صد دفتر کلم است
عالم صغری به بینی اندرین	امتحان ذره کن در خرد بین

سلسله کن فیکون - امر خداوندی به ماده می رسد که در این طوله یا آن طوله باشد قرآن خداوندی پذیرفته
 ماده همچنان میگرد مطلب این حکم این است که در سجا آوری احکام الهی و سالیط را ضرورت نیست بجهت
 حکم الهی بر او راست به ماده می رسد و ماده آن حکم را بجای می آورد -

چھیت ذرہ جمع دو اقسام برق
 ہیں ہر دو از سکون و سیر فرق
 ہر کہ در ذرہ عدد را جتہ است
 مثبت و منفی مساوی گفتہ است
 برقیات ہر دو قسم اندر میان
 منقیات تیز تر و گردش روان
 سے نماید امتحان ذرہ
 حلقہ اندر حلقہ اندر حلقہ
 در میان ذرہ از برقیات
 نیز در ہر حلقہ از منقیات
 اختلاف اندر عناصر شریان
 قدرت خلاق عالم را بدان
 علم محدود و این چنین انگتدین
 تا نہ کوئی فاش شد را ز گن
 نیست ناممکن کہ شخصے پر ہنر
 انکشاف نوکن زمین خوبتر
 این زمان ہم در میان ذرہ
 دیدہ اند یک غیر برقی پارہ

مثبتات Positives منقیات Negative Electrons برقیات برائے
 ہر دو قسم استعمال شدہ است۔
 یعنی اختلاف عناصر از تعداد برقیات در مرکز ذرہ و از تعداد منقیات در دایرہ گرداگرد صورت پذیر
 پارہ غیر برقی کہ آنرا Neutron میگویند۔



من میگویم - سید محمد

علم دور خویش تن را گوشدار	مکاناتِ وقت مستقبل گزار
عنصری بودند هر عنصر جدا	جمله ذرات قرون ابتدا
نیز جزو لا تجزی اشهر است	نام ذرات عناصر جوهر است
آمدند از وسع مرکب در بساط	چون عناصر را بهم شد اختلاط
در برونی حد ذره ساعت	هست از تعداد منفی برقیات
با همه ذرات دیگر گون مزاج	قابلیت بهر خاطر و استرجاق
این مرکب ذرات بائے سالمات	متکلف از عنصری اند صفات
ارتقا جو بیان و سرگردان بند	در فضائے بسیراں گردان بند
زان تحرک خاصه ذرات شد	امر حق بر خالق موجودات شد

ذرات عناصر Atoms ذرات مرکب Molecules

تعداد منفیات در دائره بیرونی ذره موجب تجسیم مرکبات و عناصر میگردد اگر تعداد آنها
باشد با دیگر امتزاج نیافته بصورت غازی میمانند. اگر تعداد آنها خالق باشد با یکدیگر مختلط
صورت جاد و باح می یابند۔

ذرات مرکب Molecules

این فضا پُر بود ادوار و راز	از همان ذرات اندر شکل غازی ^۱
داوه است آن غازی را طبع سلیم	نام موزون هیولائی ^۲ قدیم
چون تو امان بود همیشه با فضا	کس چه داند و سعتش را انتها
طاقت دیگر به ذره دیده ایم	گر چه در کنشش نه ماسپه برده ایم
طاقت نور را بنا مند انجذاب ^۳	داوه شد ذرات از پیمان طنائ ^۴
ذرات از یک جا شدن اندوختند	دستر تنها روی را سوختند
مرکز نو جا بجا آمد پدید	هر یک ذرات را با خود کشید
آن زمان تکوین عالم را بنا	بود از این اعتراض ^۵ ذرها

۱ غازی و خان - هوا Gas

۲ هیولائی قدیم Primordial Nebula

۳ انجذاب جذب کردن

۴ یعنی از سبب انجذاب جا بجا ذرات جمع شدند - و مرکز بر مجموع جدا بود زمین

جامع خلا پدید آمد -

۵ اعتراض با هم پیوستن -

پارہ پارہ شد بیولی زود زود	حسب منشاے خداوند و ذود
جای بجا مجموعہ ہائے حساب	در فضا بود زمانت در جاب
ہر یکے را گو بیولائے صغیر	زانکہ زاوا و از بیولائے کبیر
بہر تفریق از بیولائے قدیم	نام کرد ستند اینان را سیدیم
یافتند از برق و ز جھنیش حتم	مجمع ذرات گوارہ نفس نام
پس ز مخاوتات مری اولین	بود جسم آن سداہم آتشین
از دقان اجرام را بود ابتدا	میدہد از این خسر قرآن ما
من نیک جمع گویم تا خیر	آن شود بہر تو جسدہ منطیب
گویت از آن سیدیم بیکران	کامہست از وسع نظام کائنات
آن خبار آتشین پر تار و دود	دایما از گردشے گردنہ بود

۱۔ سیدیم پارہ پارہ بیولی کہ شکل سحاب در جو فضا بہ دورین نظری آید

۲۔ مری آنچه بہ نظر سے آید

۳۔ تھرا استوی الی السماء و ہی دُخان

این سخن را داد و انانے جواب
 گفت چون بجزا شدند از ہم جدا
 هر یک کیے کردند شد از انقباض
 بعد بر دوزخ ترا و وارستیم
 گفت و انانے دیگر عالم قلیس
 کس نداند جز خداوند علمیم
 بود خاوند فتره را جنبتگی
 خالق کل هست رب العالمین
 کے بود سپہ امر خاص ذوالمنین
 بجز گفتن کسر شانش کردن است
 نزد انانے منجم آن سیدیم

از چه گردان شد سیدیم چون سحاب
 مرہ پوی را بہ دور استدا
 حاصلش آمد ز گردش انتضاض
 یافتند معرفت گردش جرم سیدیم
 مست سیر را و بعبث این قبیل
 اند چہ رو کردند شد جرم سیدیم
 خاصہ مجموع شد گردنگی
 جنبش اندر فتره سب عکس مبین
 آچنان بجز سبہ بگردش آمدن
 بجز پیش کمتر از یک الذن است
 داشت طویل و عرض و پناس غصیم

چند لک از سال نوری قطر آن	مکن تخمین حکیم حکمت در آن
آن دو خان تیره چون دریا عقیقیر	داشت در آغاز شکل مندیبه
گردش محورش را بر ملا	کرد اما سید و گرد استوا
چون سیر السیر شد جرم سیدیم	شکل شد آن تن همچون طریقه
تا چون قرص شد دغان سیمگین	نشست در مرکز محیط آن مہین
کم اثر کرد بجسم چون ندیف	جذب مرکز اندران جرم و ولیف
بعد از مرکز به جہت آن زمان	در تمام سبب اور فکاسے بدان
گشت در قرب محیط جہت راز	پسند و پیر جہا مرکز است سکا
در مرکز شد مجموع ذرہا	بین صحیحہ تجسم پیرا آرتھما
پس بدان جرم تو امت را وجود	از مسین مجموعہ ذرات بود

۱۰۰ شکر میانی اما سید و مشا شلم
 ۱۰۰ زنت مطہر
 ۱۰۰ و ولیف گردند

۱۰۰ لوزہ مثل سما
 ۱۰۰ زنت پادہ صاف شدہ

آن چه بینی در مجسمه منتشر	از عنایقید و مجامع سرسبر
حسب منشائش خداوند حکیم	جمعه زمین گونه بزاوند از سدیم
داوه اند عنقود را شکل عجیب	از ثوابت چند گشته تزیین
هر یک که دور از دگر شد در خرام	جمع دیگر نکه اجرایش تمام
وان دگر عنقود را مقبوض خوان	این یکی را مجمع مبسوط خوان
تا کجا مانیم در این قیل و قال	مانع آمد شرح را خوف طوال
از نظام شمس گویم گوشه اش	نیست چون این بحث پایان
از مجره بود در شکل غمام	نه آیش این شمس و اجرام نظام
قطره بود از شیب کبکشان	از سدیش خرد ترکیب پاره دانا
بهر آتش شعله زن پر توفشان	در حساب ما و لکن بس کلان

۱۰ عنایقید جمع عنقود یعنی مجموعه ستارهگان

۱۱ مجمع مبسوط آن مجمع ستارهگان که اجرامش از هم جدا باشند مجمع مقبوض آن مجموعه که اجرامش با هم نزدیک تر باشند

مرکز ششمش و قطارش برون
 شمس و سیارات دنیا و قمر
 مرکز آن داشتی از انجلیاب
 تان هیولائے نظام شمس خویش
 وجہ اثباتِ بیان جزو سیم
 هر دو را بهر تو می گویم کنون
 گویم اوز از قیاسِ گفته تر
 گفت خانه که شکست آن در خانه
 جزو اعظم ماند در مرکز سیم
 هست در مرکز چرخ آفتاب
 گرد آن گردان در سیارگان
 رفته بر سوانه مدار نقش بیون
 جملگی کرد و عبا سے سر بر
 بست اجزای را بهم در یک طنا
 با تو گویم تا چه اش آمد به پیش
 گفت بر دو طرز دانائے حکیم
 تا شود سوئے حقیقت در منون
 رائے نور البعد از آن گیرم ز سر
 همچو اسل خود سیم که کشان
 دیگران گردش در آن مثل سیم
 آنکه همیشه را نشد کم التاب
 پارائے او به گرد او دروان

این قیاس گفته در باب نظام
 یک نزد اکثر آن جرم سیم
 مجتمع گردید و جرم شد بکار
 بود در یک گوشه از ککشان
 شمس آن دم داشت در آن شب
 ناگهان گاه سحر در رعد
 انجذابش کرد خارج از آفتاب
 این زمان بینی که از بند قهر
 هست بندش کمتر از جذب زمین
 لیکه جذب جسم آنم در سیم
 با ثوابت منطبق گشت و سدم
 آنچه شکست از مجره در قسیم
 واحد و تنها و بی سیارگان
 از مجموع مجمع مبسوط آن
 بود رقصش گرد محور در شب
 در جوار آمد یک جرم دگر
 پارهای ماه به حد و حساب
 قدر جزر آید بهر شام و صبح
 زمین سبب چیز سے نه بر وارزین
 کشید از شمس یک جزو عظیم

له این میاں کہ اولاً در باب نظام شمسی لودہ - ستارہ ہوو - ہنوز آزاد بارہ تکوین تو
 می کنند و در بارہ تشکیل لطف م شمسی قیاس ثانی مقبول گردیدہ است۔
 ص ۶۰ مجرہ ککشان۔

پاره شد آن جزو چون سیکاره	هر کیچه پاره بود سیاره
کردم از تائید حتی لم یزل	تا به امکان شرح اسرار ازل
کس چه واند بود که آغاز کار	عقل ناقص را در آن جا نیست با
بود که دور هیولائے قدیم	که جدا گشتند اجسام سدیم
اینکس اجزائے هیولائے کهن	در زمینت سے نماید در علن
نیمه تیسر و دگر یا مثل نا	مے توان دیدن سدیم پر غیا
این دکان نا به چو صب اسمان	رنا بسیار عقود نو بر آن
گر چه مخلوقش فزون تر از شما	نیست از تخلیق غافل کردگان
مد هیولی در دے وار و کف	شمس باران تیره و بار و کف

سے سیکاره - سیکاره تمباکو می نوشیدنی معروف که جمعه در میان آن سلبر و هر دو طرف خروجی و باریک می باشند و آن جزو سے که در زبان قدیم از شمس بر آید مثل سیکاره بود و ازان سبب ریارت کلان در میان و پیرا رات خرد هر دو طرف اند -

عالمے را بشکند از گرد آن
 نیز این کون و مکان دور ما
 اغلباً پیش از همینان بے شمار
 گردید هر یک را چو دهر از خورشید
 تا بیاید دور این آسرام ما
 عالم تو هست زمان سازد خدا
 فتنه محشر بود یک سیه پیا
 کرد از برق استبداد او را
 مرد دانا در حساب سالیان
 از شروع آن سرام ابتدا
 ده ارب کم گفت از پنجاه کرب
 تا آنکه آندم سال و این روزت نبود
 یک سریم نو کند از سر روان
 نیست شاید اولین خلق خدا
 ساخت عالمها خدای کر و کار
 پس مگل یک عالم و یک شکفت
 غیر خواب بے نیت این ایام ما
 چند عالمها برد سوئے فنا
 عالم نور را دگر سو ایتدا
 گر بخوابد او تلف سازد و را
 گفت با ما طول ادوار زمان
 تا به دور انشقاق شمس ما
 فی الحقیقت کس چه داند غیرت
 گیتی و ماه شب افزوت نبود

غور کن بر این سخن ہائے دقیق تار سی در کنہ اسرارِ عمیق

بر دل تو نقشِ گردِ آستوار

کہرِ یادِ عظمتِ پروردگار

فصل چہارم

در بحث حالت اجزائے مہیولی بعد

انتشار تا انجماد و آغاز سلسلہ نہا

وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ وَالْقَمَرَ
 قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ الْعُرْجُونَ الْقَدِيمَ لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا
 أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا الْبَيْتُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ
 ہمیکہ بر تابدی لاینام سے کنتم تشریح ترتیب نظام

۱۔ و آفتاب می رود برائے قمر گاہ کہ او را هست، این است اندازه خدای عز و جل و اما و
 ماه مقرر کردیم برائے او منزلها تا آنکہ باز گردد و شبکا شرح گفته اند آفتاب می سزدش کہ دریا بد ماه را
 و در شب سبقت کند است به روز و هر کی در فلکی شناوری میکنند (تفسیر سیبی)

گوئیم باهیت تخسلیق را	از حقایق غایت ^{نخست} سبقت را
سر سری گفتیم بتو از دور ^{تق}	بشنو اکنون قصه ما بعد ^{تق}
بعد اشکات آنچه در مرکز ^{تق}	مرهمان را مرد و انا شمس خواند
قطر نور مشید آمد است اندر شما	هشت لک امیال شصت و شش ^{تق}
صحت انداد اگر تو اهی تو بس	شش صدی و سه را انداز پس
گر چه در شکل و مثال با ش کنون	وزن مخصوص از فلز دارد فزون
گردشش بر محور انجاسه ^{تق}	در دو ساعت بیش است ^{تق}
تا فلک طوایف هم بسیارگان	جمله گردان گردش ^{تق}
سابقاً جزو یکے کل بوده اند	چون ورق در غنچه گل ^{تق}
زین سبب رزق یک سطحی ^{تق}	میکنند این جمله ارکان ^{تق}

له تق با هم پیوستن ^{تق} فتق از هم کینختن ^{تق} شش است شکستن ^{تق}
 سبب یعنی جمله ارکان نظام اگر چه جمله بر یک سطح ^{تق} شستند اما در ^{تق} یک سطح
 جایی دارند و این زبده است این امر است که ^{تق} به جز یک ^{تق} بودند